



دانشکده ادبیات و علوم انسانی

پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

نمادهای کیمیاگرانه در آثار مولانا

استاد راهنما

دکتر علی محمدی آسیابادی

استاد مشاور

خانم دکتر پرستو کریمی

پژوهشگر

اکرم صفی شلمزاری

شهریورماه ۹۱

## من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق

### تشکر و قدردانی

حمد و سپاس خدای را که به انسان جان بخشید. اکنون که مدد لطف جمیلش به بار نشسته است و همای سعادت به واسطه موهبتش بر سرم بال و پر گسترانیده است، دست بر قلم نیایش بردم و به شکرانه لطفش جبین بر خاک شکر می‌سایم و از لطف پر کرامتش سپاس‌گزاری می‌کنم. بی شک که خدایی شایسته اوست و بندگی مایه عزت ما، از همه این عزیزان صمیمانه متشکرم: پدر و مادر عزیز و مهربانم، پشتیبان همیشه و هنوزم که تلاش بی وقفه ایشان برای آسایش و پیشرفت من و حضور سبزشان مایه دلگرمی من است.

استاد بزرگوار و گرانقدرم جناب آقای دکتر علی محمدی که افتخار شاگردی در محضر پر بار علمی و اخلاقی ایشان برای اینجانب مایه سرافرازی می‌باشد.

استاد ارجمندم سرکارخانم دکتر پرستو کریمی که با راهنمایی‌های ارزشمندشان مرا یاری کردند. همچنین از دوستان عزیز و مهربانم خانم سیده زینب میراحمدی و خانم خدیجه صفی که در این مدت مایه دلگرمی من بوده و با لطف‌های بی دریغشان مرا یاری نمودند.

سرافرازی و شادکامی این بزرگواران را از ایزد یکتا خواستارم.

تقدیم به

همسر

که مفهوم مهر و محبت، مهربانتر از باران و صبورتر از زمین  
است.

و

دخترم

که جوانه‌های امید را در بند بند وجودم زنده کرد.  
تا همیشه ستایشتان خواهم کرد ای زیباترین  
ترانه‌های زندگی‌ام.

## چکیده

در دیوان شاعران بزرگ بعضی واژه‌های کلیدی وجود دارد که در گشودن قفل بسته مفاهیم و معانی مورد نظر شاعر و راه یافتن به دنیای ذهن او نقش اساسی دارند. از جمله این واژه‌ها در دیوان غزلیات شمس و مثنوی مولانا واژه- هاواصطلاحات کیمیاگری و نمادهای مربوط به آن است که شاعربه صورت رمز و استعاره از آنها استفاده می کند، شاید آثار مولانا از این لحاظ نه تنها در میان آثار ادبی ایران بلکه در ادبیات جهان کم نظیر باشد. از این رو در این پایان نامه کوشش شده که با نگاهی کنجکاوانه چستی کیمیا و کاربرد نمادهای آن در شعر مولانا و مضامین و مفاهیمی که ذهن را به خود مشغول داشته است بررسی شود. با بررسی دقیق این اشعار به احاطه ی کامل مولانا و شمس بر علم کیمیا پی می بریم، اشاراتی که در جای جای این آثار به کیمیا ونمادهای مربوط به آن می شود ما را به این مهم رهنمون می کند که اگر مولانا کیمیا را اوج قله ی فلسفه وحکمت می داند به این جهت است که می خواهد انسان طالب را به والاترین مراتب ممکن علم، به یک اشراق حقیقی برساند و حتی نوعی جاودانگی اسرارآمیز به او عطا کند.

از مهم ترین نمادهایی که مولانا اشارات زیادی به آن کرده است ، می توان به واژه کیمیا ، زر ، شمس ، خورشید ، می احمر ، زعفران ، اکسیر و... اشاره کرد که به تحلیل ادبیات آنها پرداخته شده تا روابط پیچیده ای که بین این ابیات و علم کیمیا وجود دارد مشخص گردد.

کلید واژه ها : کیمیا، کیمیاگری ، شمس، زر ، نماد، معشوق حقیقی (مراد)، مس ، من روحانی، من نفسانی.



دانشکده ادبیات و علوم انسانی

پایان نامه خانم اکرم صفی شلمزاری جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی با عنوان بررسی نمادهای کیمیاگرانه در آثار مولانا در تاریخ ۱۳۹۱/۷/۱۸ با حضور هیأت داوران زیر بررسی و با رتبه/نمره عالی ۱۷/۵ مورد تصویب نهایی قرار گرفت.

۱. استاد/ استادان راهنمای پایان نامه دکتر علی محمدی آسیابادی با مرتبه علمی استادیار امضاء
۲. استاد/ استادان مشاور پایان نامه دکتر پرستو کریمی با مرتبه علمی استادیار امضاء
۳. استاد/ استادان داور داخلی پایان نامه دکتر احمد امین با مرتبه علمی استادیار امضاء
۴. استاد/ استادان داور داخلی پایان نامه دکتر مسعود فروزنده با مرتبه علمی استادیار امضاء

دکتر جهانگیر صفری  
معاون پژوهشی و تحصیلات تکمیلی  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی

کلیه حقوق مادی مترتب بر نتایج مطالعات، ابتکارات  
و نوآوری های ناشی از تحقیق موضوع این پایان نامه  
متعلق به دانشگاه شهرکرد است.

## فهرست

صفحه

عنوان

### فصل اول - مقدمه

- ۱-۱- سابقه تحقیق ..... ۳
- ۲-۱- روش تحقیق ..... ۳
- ۳-۱- منابع تحقیق ..... ۳
- ۴-۱- اهداف اصلی طرح ..... ۳
- ۵-۱- ارائه فرضیات ..... ۴

### فصل دوم - مولوی

- ۱-۲- نظام جهان بینی مولوی ..... ۵
- ۲-۲- تبدل ..... ۹

### فصل سوم - ریشه شناسی واژه کیمیا و شیمی

- ۱-۳- ریشه‌ی واژه‌ی کیمیا در زبان فارسی و تازی ..... ۱۴
- ۲-۳- ریشه‌ی واژه‌ی کیمیا در زبان‌های اروپایی ..... ۱۵

### فصل چهارم - تاریخچه صنعت کیمیا

- ۱-۴- صنعت کیمیا ..... ۱۷
- ۲-۴- تاریخچه کیمیا- مصر ..... ۱۸
- ۳-۴- تاریخچه کیمیا- قوم یهود ..... ۱۹
- ۴-۴- تاریخچه کیمیا- سومری‌ها، بابلی‌ها، کلدانیان ..... ۲۰
- ۵-۴- تاریخچه کیمیا- حرانیان ..... ۲۰
- ۶-۴- تاریخچه کیمیا- ایران ..... ۲۰
- ۷-۴- تاریخچه کیمیا- یونان ..... ۲۱
- ۱-۷-۴- اصول افکار کیمیاگرایان یونانی ..... ۲۳
- ۲-۷-۴- مکتب هرمس ..... ۲۴
- ۳-۷-۴- هرمس تریس مگیستوس ..... ۲۴

### فصل پنجم - کیمیا در اسلام

- ۱-۵- کیمیا در اسلام ..... ۲۶
- ۲-۵- روند شکل‌گیری کیمیا ..... ۲۷
- ۱-۲-۵- کیمیاگری در جهان اسلام ..... ۲۸
- ۳-۵- نظر ابن سینا، طغرای و ابن خلدون پیرامون صنعت کیمیا ..... ۳۱
- ۴-۵- کیمیاگران یونانی در سنت عربی از دید هانری کربن ..... ۳۴
- ۵-۵- جابر بن حیان ..... ۳۳
- ۶-۵- کیمیاگری به عنوان یک شاخه‌ی فلسفی و روحانی ..... ۳۵

## فصل ششم - اسرار کیمیا

- ۳۶-۱- اصطلاحات و رموز کیمیاگری.....
- ۴۱-۲- زبان رمزی.....
- ۴۳-۳- شرایط رسیدن به معرفت اسرار کیمیا (از منظر جابر).....
- ۴۳-۴- جیوه، گوگرد و نمک.....
- ۴۳-۵- ازدواج کیمیایی.....
- ۴۴-۶- ارتباط کیمیا و نجوم.....

## فصل هفتم - مضامین نماد گونه

- ۴۷-۱- تبدیل.....
- ۴۹-۲- کیمیا.....
- ۶۳-۳- زر، کهربا، نظر.....
- ۷۷-۴- شمس.....
- ۸۰-۵- خورشید، آفتاب.....
- ۸۲-۶- می احمر.....
- ۸۴-۷- نور.....
- ۸۴-۸- زعفران، سرخ، گلرنگ، آتش.....
- ۸۸-۹- امام جعفر صادق.....
- ۸۷-۱۰- جعفری.....
- ۹۰-۱۱- اکسیر.....
- ۹۰-۱-۱۱- اکسیر حیات.....
- ۹۲-۱۲- عناصر اربعه.....
- ۹۴- تصاویر.....
- ۹۸- مبحث پایانی و نتیجه گیری.....
- ۱۰۰- منابع و مآخذ.....



## فصل اول

### مقدمه

#### ۱-۱- سابقه تحقیق

پژوهندگان متون ادبی و شارحان اشعار مولانا تا کنون کتاب‌ها، مقالات و پایان‌نامه‌های زیادی در مورد مولانا، آثار، جنبه‌های مختلف شخصیت و همچنین بررسی و تحلیل اشعار وی نوشته‌اند و هر یک به جنبه‌های متفاوتی از این ویژگی‌ها اشاره کرده‌اند، از جمله مقالاتی در مورد کیمیا در شعر مولانا، اشاره به زندگی مرموز کیمیا خاتون و ... علی محمدی نیز در کتاب ارزشمند خود *هرمنوتیک و نمادپردازی در غزلیات شمس مبحثی* را به نام شمس و کیمیا آورده‌اند و در طی آن به برخی از پربسامدترین نمادهای کیمیایگری پرداخته‌اند. با این حال پژوهشی مستقل در باب بررسی نمادهای کیمیایگرانه در شعر مولانا نوشته نشده است.

#### ۱-۲- روش تحقیق

این پژوهش از نوع بنیادی و روش کار توصیفی-تحلیلی است. در فصل اول به سابقه، روش، منابع، اهداف و فرضیات اشاره‌ای کوتاه داشتیم. در فصل دوم، مروری کوتاه بر زندگی مولانا کردیم. در فصل سوم به ریشه‌شناسی کیمیا در زبان فارسی، تازی و اروپایی پرداخته‌ایم، در فصل چهارم به تاریخچه صنعت کیمیا در میان شش قوم اشاره شده است. در فصل ششم که مهم‌ترین بخش به حساب می‌آید، و اختصاص به موضوع اصلی پایان‌نامه «نمادهای کیمیایگرانه در آثار مولانا» دارد در ابتدا به اصطلاحات و رموز کیمیا و زبان رمزی مولانا پرداخته شده، و در بخش‌های بعد برخی از پر بسامدترین نمادها با ذکر اشعار آمده است.

#### ۱-۳- منابع تحقیق

در این تحقیق کلیات شمس تبریزی با مقدمه «بدیع الزمان فروزانفر» به عنوان منبع اصلی مورد استفاده قرار گرفته است، دیگر آثار اصلی در این زمینه کتاب مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی، *مناقب العارفین* شمس الدین احمد افلاکی، *هرمنوتیک و نماد پردازی* نوشته علی محمدی، *تاریخ جادوگری* از ایرج گل‌سرخ، *کیمیا و عرفان در سرزمین اسلام* از پیرلوری، *نزهت نامه اعلائی* از شهردان بن ابوالخیر، *نفایس الفنون فی عرایس العیون* از شمس الدین محمد آملی و ... ما را در تحلیل جلوه‌های ویژه‌ای از اشعار مولانا یاری رساندند.

#### ۱-۴- اهداف اصلی طرح

هدف کلی این طرح تعیین، بررسی و تحلیل ابیاتی از مولاناست که وی در آنها با استفاده از نمادپردازی کیمیا به فرآیند الهام و تجربه شعری \*خود و گاه به تأثیر اجرام سماوی در اشیا و امور این جهان و یا به پیر و مرشد و ... بسیار موارد دیگر اشاره می‌کند.

اهداف دیگری که می‌توان برشمرد به شرح زیر است:

- ۱- تأثیر کیمیایگری اسلامی بر شعر شاعران از جمله مولانا؛
- ۲- علت و هدف گرایش زیاد مولانا و شمس به استفاده زیاد از نمادهای کیمیایگرانه؛
- ۳- شناسایی بعدی از ابعاد وسیع خلاقیت هنرمندانه و قدرت سخنگویی کم نظیر شاعر؛
- ۴- کمک به فهم بهتر اشعار و حل بخشی از دشواریهای شعر مولانا.

## ۱-۵- ارائه فرضیات

- ۱- اینکه مولانا از تخلص، «خاموش و خاموشی» استفاده می‌کند در کنار دلایل دیگری که دارد به آموزه‌های کیمیاگری او هم مربوط شود و این آموزه‌ها می‌تواند با شعر او نیز ارتباط داشته باشد.
- ۲- شمس در کیمیاگری شخصیت و جایگاه ممتازی داشته و درک این جایگاه توسط مولانا، مستلزم مشارکت او در تجربه‌های کیمیاگری شمس تبریزی و یادگیری او از خود شمس بوده است. تصور اینکه اطلاعات مولانا درباره آگاهی و تسلط شمس در علوم فقه و کیمیاگری، از منبعی غیر از خود شمس بوده باشد، بسیار بعید است.

## فصل دوم

### مولوی

#### ۱-۲ نظام جهان بینی مولانا

با نظر به روش فکری مولانا که با یک هیجان فوق العاده روانی در آمیخته است و به طور کلی با نظر به تنوع ابعاد و گسترش استعداد های روانی یک مغز رشد یافته، انتظار یک مکتب سیستماتیک فلسفی و جهان بینی کلی و همچنین یک نگرش علمی معمولی کاملاً بی مورد و بیهوده است. کسانی که می خواهند این کوه آتشفشان معرفت را در قالب های معمولی فلسفی و علمی مانند مشایی و اشراقی و ایده آلیسم و رئالیسم معمولی بکنجانند، یا از وضع روانی و مغزی مولانا اطلاع کافی ندارند و یا قالب گیری معمولی فلسفی و علمی برای خود چنان مطلق جلوه کرده است که تصور ما فوق آن قالب گیری به ذهنشان خطور نمی کند. ما در این مبحث به پنج قلمرو فکری مولانا اشاره می کنیم که بدون توجه دقیق به آنها نمی توانیم درباره نظام مکتبی مولانا نظر صحیحی ابراز کنیم:

#### ۱) قلمرو داستان پردازی ها:

در این قلمرو، داستان پردازی ها و تمثیل و تشبیه و تنظیر، مهارت مولانا را در حد اعلائی از فعالیت های مغزی نشان می دهد وی هیچ توجهی به آن ندارد که آیا همه داستانها صحیح است یا نه؟ و همچنین مولانا با آن تمثیلات و تنظیرات نظری به واقعیت های عینی همه عناصر آن امور ندارد زیرا او با تمام صراحت به نارسایی تمثیل برای اثبات یا توضیح واقعیت اعتراف نموده می گوید:

متحد نقشی ندارد این سرا  
تا که مثلی وانمایم مرترا  
هم مثال ناقصی دست آورم  
تا ز حیرانی خرد را واخرم

(دفتر چهارم، ص ۲۲۳)

لذا این اعتراض به مولانا که او شاعرانه یا فانتزی فکر می کند کاملاً بی مورد است. او می کوشد تا بتواند موضوعات معقول و اصول عالی و بنیادین جهان بینی و انسان شناسی و خدا یابی را با مفاهیم محسوس و قابل فهم عموم مطرح کند. او پس از ملاقات با شمس به کوه آتشفشانی تبدیل شده است که هر گونه مواد درونی را بیرون می ریزد با این حال مولانا از ابراز هر آنچه که می داند به جهت جهل حاکم در محیط امتناع می ورزد.

#### ۲) قلمرو بینش های علمی مولوی:

در این قلمرو با اهمیت بایستی دو مسأله جداگانه را در نظر گرفت: الف) توجهات و آگاهی های علمی مولانا: جای تردیدی نیست که مولانا صدها مسئله علمی-تحقیقی را مورد توجه قرار داده، حتی ابتکارهای بسیار جالب را هم دارا بوده است مانند حدس وجود جاذبیت و مسائل مربوط به روان کاوی و تضادهای درونی و برونی و...  
ب) مولانا بعضی از مسائل غیر علمی را به عنوان قضایای علمی ثابت شده مطرح کرده است مانند

چهار عنصر آب و آتش و خاک و باد که بعدها از نظر علمی مردود شناخته شده است نه تنها عناصر متجاوز از ۱۰۰ است بلکه اصلاً خود آن چهار موضوع، عنصر نیستند. با این حال باید در نظر گرفت که این گونه مسائل مخالف علم امروز، در مثنوی مولانا کاملاً محدود و ناچیز است. به اضافه اینکه اینها علوم تجربی رایج در زمانه مولانا بوده و مولانا همچون نظامی از آنها در شعر خود بهره برده است.

### ۳) قلمرو جهان بینی مولانا:

تردید نیست که جهان هستی به عنوان یک واقعیت برای مولانا مطرح شده است. مباحث بسیار جدی و صریح وی در حرکت و تحول و تضاد حاکم بر جهان و همچنین تعیین مسیر تکامل از جمادی تا آهنگ ارغنون هستی، دلایل محکمی برای اثبات واقعیت جهان از دیدگاه مولانا می باشد. نهایت امر این است که وی اصرار دارد که اثبات واقعیت ها را بر باز شدن و به فعلیت رسیدن ابعاد و استعداد های آدمی، مستند بدارد. مولانا به جای کلمه استعداد و بعد، کلماتی از قبیل چشم دل و عقل و معقول به کار می برد:

خاصه چشم دل که هفتادو دو توست پیش چشم حس که خوشه چین اوست (ج ۴، ص ۲۲۱)

تا رهد زین عقل پر حرص و طلب صد هزاران عقل بیند بوالعجب (ج ۴، ص ۲۷۴)

ب) مولانا استدلال مستقیم به متناهی بودن جهان نمی آورد ولی معتقد است که جهان هر چه باشد ذره ای ناچیز در برابر عظمت خداوندی است وی جهان هستی را مشتقی از یک لحظه مشیت او که با کلمه «کن» ابراز شده است، می داند.

می گوید: این جهان هستی ازلیت و ابدیت ندارد اگر هم فرض کنیم که حد و مرز و کرانه ای برای این جهان پیدا نکردی، باز باید این جهان را متناهی تلقی کنیم زیرا هر چه باشد ذات و درک تو بر آن احاطه پیدا می کند و مشرف می شود. زیرا کسی که می گوید جهان ازلی و ابدی است ضمناً اعتراف قاطعانه ای دارد بر این که من جهان را با وصف ازلی و ابدی بودن در می یابم. پس ثابت می شود که ذات انسان بر جهان احاطه دارد و این فرض با متناهی حقیقی بودن جهان سازگار نمی باشد وی در راز و نیازی که با طبیعت می کند توجه شعر رشد یافته را به حدوث عالم، چنین مطرح می کند. از طرف دیگر مولانا جریان قوانین را در جهان هستی مستند به استمرار حفاظت خداوندی از آن ها می داند مولانا با این اعتقاد متناهی بودن جهان را اثبات می کند. ج) مولانا پیروی جهان هستی را از قوانین می پذیرد و نظم و ضابطه ی اجزا و روابط جهان را مورد تأیید قرار می دهد و از این دیدگاه مانند یک عالم عینی گرا، با طبیعت روبرو می شود. نهایت امر می گوید: این قوانین و نوامیس پیرو عوامل زیر بنایی یا فوق طبیعی است:

سنگ بر آهن زنی آتش جهد هم به امر حق قدم بیرون نهد

آهن و سنگ ستم بر هم مزن کاین دو می زاینند همچون مرد و زن

سنگ و آهن خود سبب آورد لیک توبه بالاتر نگر ای مرد نیک

و ان سبب ها کاین سبب را رهبر است آن سبب ها زین سبب ها بر تر است

این سبب را محرم آمد عقل ما و آن سبب ها راست محرم انبیا

این سبب چه بود به تازی گو رسن اندر این چه این رسن آمد به فن

این رسن های سبب ها در جهان هان و هان زین چرخ سر گردان مدان

(دفتر اول، ص ۱۹)

د) نظم اجزاء جهان و پدیده ها و روابط آن ها با یکدیگر از نظر مولانا بارز است.

#### ۴) قلمرو معرفتی:

الف) جهان را نمی توان با هیچ نظام معرفتی بست و محدود ساخت.

مولانا همچنان که نظام هستی را باز می خواند عوامل و اشکال معرفت را نیز محدود و غیر قابل بستن در چارچوبه های رایج دوران ها و متفکران معمولی تلقی می کند. در ابیات زیر اشاره به باز بودن هر دو نظام به روشنی کامل دیده می شود:

چییست نشانی آنک هست جهانی دگر	نو شدن حال ها رفتن این کهنه هاست
روز نو و شام نو باغ نو و دام نو	هر نفس اندیشه نو نو خوشی و نو عناست
عالم چون آب جوست بسته نماید ولیک	می رود و می رسد نو نو این از کجاست
نو ز کجا می رسد کهنه کجا می رود	گر نه و رای نظر عالم بی منتهاست

(دیوان شمس، ص ۲۱۲)

#### ب) معرفت جزئی و معرفت کلی:

مولانا دونوع اساسی معرفت را از یکدیگر تفکیک می کند: معرفت های جزئی و معرفت های کلی. معرفت های جزئی را محصول حواس و عقل نظری معمولی و معرفت کلی را نتیجه شهود و تزکیه نفس و تکامل روحی می داند:

بحث عقل و حس اثر دان یا سبب	بحث جانی بوالعجب یا بوالعجب
-----------------------------	-----------------------------

(ج ۱، ص ۳۲)

زانکه محسوسات دون تر عالمی است	نور حق دریا و حس چون شبندی است
--------------------------------	--------------------------------

(ج ۲، ص ۹۹)

باید گفت: محصول فعالیت های حسی و عقل نظری از دیدگاه مولانا در قلمرو معرفت:

- ۱) کاوش های حسی و عقلی نظری و رای آثار و قوانین علیت رو بنایی ندارد بنابراین معرفت حاصل از این کاوش ها همان معرفت های محدود به روبناهای عالم هستی خواهد بود.
- ۲) حس آدمی رویاروی خود جز رنگ ها و اشکال و کمیت های متنوع نمی بیند و بدین جهت وحدت جوئی آدمی را اشباع نمی کند.
- ۳) این حواس و ادراک ما در برابر دریای فوق طبیعت چون قطره هایی ناچیزند که قابل مقایسه با یکدیگر نبوده و از عهده دریافت آن دریا بر نمی آیند.
- ۴) تعقل جزئی و معمولی یک عده روشنایی های زود گذر را در اختیار انسان ها می گذارند و ما با این روشنایی های زود گذر نمی توانیم با واقعیت های اساسی جهان ارتباط معرفتی برقرار کنیم.
- ۵) عقل نظری نمی تواند به و رای خطوط و اشکال طبیعت نفوذ کند.

### ج) اصول پیش ساخته باید مورد توجه و تجدید قرار بگیرد.

مولانا با شدت بسیار تقید و پای بندی به اصول پیش ساخته را می کوبد و به اندازه ای لزوم جوشش نوگرایی در معرفت را گوشزد می کند که با اطمینان می توان گفت: در این حالت، عصیانگری به اصول پیش ساخته، بی نظیر است. مولانا در موارد فراوان از مثنوی و دیوان شمس تقلید و قرار گرفتن در جاذبه جمود آور شخصیتها را طرد می نماید.

### ه) قلمرو عرفانی مولانا:

#### الف) عرفان مثبت چیزی را از جهان و انسان حذف نمی کند:

روش معرفتی مولانا در قلمرو عرفانی ای که پیش گرفته است، فوق العاده جالب است زیرا او با نظر به مجموعه آثاری که از خود به یادگار گذاشته است نه چیزی را از ابعاد و استعدادها و غرایز آدمی نفی ساخته است و نه واقعیتی از جهان عینی را، مولانا از ذرات عالم جسمانی گرفته تا مجموع عالم طبیعت را به عنوان واقعیتی که وابسته به مبدأ برین است می پذیرد و از ذرات تفکرات و خاطرات گرفته تا روح، کل و عقل تصدیق می نماید و بدین ترتیب در روش عرفانی خود سمتی مخالف عرفان منفی را انتخاب نموده و در آن حرکت می نماید. بنابراین معرفتهای مولانا در مسیر عرفان مثبت به کار می روند و همه معلوماتی را که از شناخت انسان و جهان به دست می آورد، در استخدام یک معرفت عالی درباره دریافت ارغنون هستی که خود موجی از آن قرار خواهد گرفت، در می آورد.

#### ب) شور عرفانی مولانا حال و هیجان زود گذر نیست:

شور عرفانی مولانا را نمی توان حالت زودگذری که در وجد و هیجان به وجود می آید محسوب نمود. او در یکی از ابیات شور گرایی و هیجان طلبی را محکوم کرده و می گوید: «تو که از سلوک و عرفان مقصدی جز حال و شور نمی خواهی، در حقیقت تو حال پرستی نه خدا پرست». اصالت شور و هیجان مولانا وابسته به ریشه های عمیقی است که او درباره انسان و جهان به دست آورده است. عرفان مولانا حرکت و تحول جهان و انسان را نه با ذوق ادبی محض بلکه مستند ریشه های اساسی نظم عینی جهان و موجودیت انسان مطرح می نماید:

#### ج) عرفان بارقه افزا:

روش استدلالی برای اثبات یک حقیقت عرفانی بلکه برای اثبات هر نوعی از واقعیت ها، همواره پای بندی نظم منطقی و معمولی نیست که از مقدمات روشن نتیجه مطلوب را به دست می آورد. بلکه مغز غیر عادی مولانا دائماً در حال بارقه و جهش فعالیت می نماید. به همین دلیل گاهی بررسی کننده متحیر می شود که این ادعا را که مولانا به میان آورده است، که چه ارتباطی با ابیات پیش و ابیات بعدی دارد با این حال مطالعه کننده با جاذبه ای که به آن علاقه دارد خود را غوطه ور در همان مدعا می بیند.

#### د) جریان طبیعی دریافت های عرفانی و معانی با عظمت در مغز مولانا:

یکی از شگفت انگیز ترین دریافتهای مولانا که او را کم نظیر نشان می دهد این است که در ابراز مطالب عالی عرفانی حالتی کاملاً طبیعی از خود نشان می دهد. در روش عرفانی مولانا حضور عالی ترین مسائل عرفانی و جهان بینی همراه با حضور ابتدایی ترین معلومات و محسوسات می باشد. بنابراین با ملاحظه مجموع مسائلی که درباره فعالیت های روانی مولانا و مکتب حد و مرز ناپذیر او بیان کردیم قلمرو معرفتی و جهان بینی او را نمی توان با جهان بینی های سیستماتیک محدود ساخت.

## ۲-۲- تبدیل

مولانا و شمس حقیقت وجود انسانی را در تبدل و دگرگونی وی جستجو می کنند، در کتاب مناقب العارفین افلاکی به بهترین نحو این تحول را به تصویر کشیده است و برخی زوایا و خفایای روزگار مولانا را بر می شمرد، این جا در ابتدای مبحثمان به برخی از اشارات افلاکی پیرامون مولانا و شمس و آنها با کیمیا را بیان می کند، علاوه بر این مواردی هم که به کیمیا خاتون، خواهر خوانده‌ی مولانا و همسر شمس اشاره می کند آمده است تا شاهدهی باشند هم در معرفی مولانا و شمس و هم دال بر ارتباط آن دو با کیمیا.

«... می‌گویی نظر اولیا کیمیاست، بر هر که برسد هر آینه مبدل شود، از تلخی و ترشی و نابینایی بیرون آید و تو می‌گویی فلان چنین ولی بود و بزرگ و کرامات او چنین و چنین، یعنی من چنین کس را دیده‌ام و دریافته‌ام و ترا می‌بینم بر همان ترشی و تلخی، بلکه بدتر، صفت کنی که فلان بزرگ را دیدم و فلان آب حیات خوردم و آینه را صیقل زدم و چله و مجاهده کردم چندین سال؛ چون می‌نگرم از آن تاریکتر است که بود.»

(افلاکی، ۱۳۶۲، ج ۲، خط ۶۹۲/۷)

«همچنان منقولست که منکوحه مولانا شمس الدین کیمیا خاتون زنی بود جمیله و عقیفه؛ مگر روزی بی اجازت او زنان او را مصحوب جده سلطان ولد برسم تفرج بباغش بردند. از ناگاه مولانا شمس الدین بخانه آمده مذکوره را طلب داشت؛ گفتند که جده سلطان ولد با خواتین او را به تفرج بدند؛ عظیم تولید و بغایت رنجش نمود؛ چون کیمیا خاتون به خانه آمد فی الحال درد گردن گرفته همچون چوب خشک بی حرکت شد؛ فریاد کنان بعد از سه روز نقل کرد. همچنان چون هفتم او بگذشت باز به سوی دمشق روانه شد ... (افلاکی، ۱۳۶۲، ۶۸۸ و ۶۴۱/۶۸۹)

همچنان از عرفای اصحاب منقولست که حضرت مولانا شمس الدین بار اول که به سبب حسد حساد بی دین و غدر ناکسان بی یقین به جانب شام رفته بود، بعد از مکث بسیار باز باشارت مولانا باز آمد و قونیه را مشرف کرده ماهی چند تنگاتنگ مصاحبت کردند. باز حسودان بی معنی به تنگ در آمده عالم فراخ بر جانشان تنگ نمودن گرفت؛ باز نوبت دوم چون غیبت فرمود آن بود که حضرت مولانا بفرزند دلبند خود از غایت عنایتی که داشت اشارت فرموده با بیست نفر با فر بسفر شام فرستاد به طلب مولانا شمس الدین عظم الله ذکره.»

(مناقب العارفین، ج ۲، ۶۸۸ و ۶۴۱/۶۸۹)

همچنان از پیران قدیم منقولست که حضرت مولانا شمس الدین را در شهر تبریز پیران طریقت و عارفان حقیقت کامل تبریزی خواندندی و جماعت مسافران صاحب دل او را پرنده گفتندی، جهت طی زمینی که داشته است.

همچنان از حضرت سلطان ولد منقولست که روزی صوفیان اخیر از حضرت والدیم خداوندگار سوال کردند که ابا یزید رحمه الله علیه گفته است رأیتُ ربی فی صورۃ امرد، این چون باشد، فرمود که این معنی دو حکم دارد یا در صورۃ امرد خدا را می‌دید یا خود خدا پیش او به صورت امرد مصور می‌شد بسبب میل ابایزید؛ بعد از آن فرمود که بروید و کیمیاخاتون را بیاورید که خاطر مولانا شمس الدین را بوی تعلق عظیم است، جوقی زنان کار راستی می‌کردند که به طلب او بروند همانا که مولانا نزد شمس الدین درآمد و او در خرگاه نشسته بود؛ دید که مولانا شمس الدین با کیمیا در سخن است و دست بازی می‌کند و کیمیا به همان جامه که پوشیده بود نشسته است، مولانا در تعجب ماند و زنان یاران هنوز نرفته بود؛ مولانا بیرون آمد و در مدرسه طوافی

می‌کرد تا ایشان در ذوق و ملاحظه خود مشغول باشند؛ بعد از آن مولانا شمس الدین آواز داد که اندرون درآ، چون در آمد غیر از او هیچ کس را ندید؛ مولانا از آن سیر باز پرسید که کیمیا خاتون کجا رفت؟ فرمود که خداوند تعالی مرا چندان دوست می‌دارد که به هر صورتی که می‌خواهم بر من می‌آید؛ این دم به صورتی کیمیا آمده بود و مصور شده؛ پس احوال بایزید چنین بوده باشد که حق تعالی به صورت امردی برو مصور می‌شود.

**شعر:**

چو صورت اندر آبی تو چه خوب و جان فزایی تو      چو صورت را بیندازی همان عشقی همان فردی  
(افلاکی، ۱۳۶۲، ج ۲، ۶۳۷ و ۶۱۵/۶۳۸)

«همچنان منقولست که اوقات حضرت مولانا می‌فرمود که خدمت مولانا شمس الدین ما در تسخیر نفوس جنی و انسی و سیر اسماء قدسی و اسرار اشیا ید بیضای موسوی داشته و همانا که نفس مبارک او همدم مسیحا بود و در علم کیمیا نظیر خود نداشت و در دعوت کواکب و قسم ریاضیات والهیات و حکمیات و نجوم و منطق و خلاقی او را لیس کمثله نفس فی آفاق و الانفس می‌خواندند؛ اما چون بمردان خدا مصاحبت نمود همه را در جریده لایثب فرموده از کلیات مرکبات و مجردات و مفردات مجرد شد و عالم تجرید و تفرید و توحید را اختیار کرد.» (مناقب العارفین، ج ۲، ۶۲۵)

(مولانا جلال الدین) فرمود که به‌روان پاک پدرم، شیخ راستین حقیقی آن است که بی آنک مریدش بداند و مطلع شود کار او را تمام کند و او را به خدا رساند بی هیچ جهدی و جهادی و خدمتی و همچنان او را به منزلتی رساند که مس وجود او اکسیر مس وجود دیگران شود تا مس‌ها را زر کند و کیمیا سازد و این قوت و قدرت کار محمدیانست و متابعان او.

**شعر:**

ز کیمیا عجب آید که زر کنند مس را      مسی نگر که بهر لحظه کیمیا سازد  
(افلاکی، ۱۳۶۲، ج ۱، ۴۷۶)

همچنان منقول است که کمال قوال که مصنف شهر و استاد دهر بود مگر در سماع دوستی در ضمیرش گذشته باشد که عجب مرا درین سماع چه مقدار قوال اندازی خواهد بودن؟ همانا که حضرت مولانا از روی زمین مشتی خاک بر گرفته در دف او ریخت که بستان در دیده کن! در حال دید که دفش پر زر گشته بود و این غزل را سرآغاز کرد و گفت:

**شعر:**

ای عاشقان ای عاشقان من خاک را گوهر کنم      وی مطربان وی مطربان دف شما پر زر کنم  
(افلاکی، ۱۳۶۲، ج ۱، ۴۵۴)

همچنان حضرت ولی الله فی الارض فاطمه خاتون والده شیخ ما سلطان العارفین چلبی جلال الدین امیر عارف قدس الله سرهما بنت شیخ صلاح الدین رضی الله عنه که مریم ثانی و صدیقه ربانی بود خبر داد که من از شکاف در نظر می‌کردم که خداوندگار درین باب چه فرماید، فرمود که سبحان الله، عجب خبریست، ما سعی می‌کنیم که زر را خاک کنیم تا گرد فتنه او بنشیند و دود کدورتش از دودمان ما برخیزد یکی آمده است که من خاک را زر می‌کنم تا فتنه برانگیزاند مگر که از اشارت الفتنه نائمه لعن الله من ایقظها بی خبر است، این کار افزایی باشد و نمی‌داند که من زیاده جویی را دوست نمی‌دارم، حقا ثم حقا که حق را بندگان هستند که



اگر بر سنگ و کلوخ نظر کنند بی علت کیمیا زر و یاقوت گردد، همچنان برخاست و دست مبارک را بر استون مرمرین مدرسه نهاد، در حال دیدم که استون مرمر همچون آفتاب درخشنده زرین شد تا لمعان آن چشم‌ها را خیره کرد، اصحاب و بدرالدین تبریزی نعره زنان جمیعهم بیهوش گشتند مرا عقل زایل شده است و چون بخویش آدمم فرمود که بهاءالدین خدمت بدرالدین را بصحبت جنید الزمان خلیفه الحق چلبی حسام ببر تا ملازم خدمت ایشان باشد.

**شعر:**

تا بدانند که بزر طامع نه ایـم	ما زر از زر آفـرین آورده ایـم
آنک گر خواهد همه خاک زمین	سر بسر زر گـردد و در ثـمین
فارغیم از زر که ما بس پر فنیم	خاکیان را سر بسر زرین کنیم
از شما کی کدیه زر می کـنم	من شما را کیمیا گـر می کـنم
همره جانان نگرده ملک و زر	زر بده سـره ستان بهر نظر

(افلاکی، ۱۳۶۲، ۳۸۸)

نحوی نحوی را داند، فقیه فقیه را شناسد، هرگز جاهلی عالم نداند و کور آفتاب را نبیند و بی خدایی خدایی نتوان کرد اخراج صفاتی الی خلقی به چنانک خدمت مولانا ببرکت صحبت و تربیت خود جاهلی را عالم می کند و فقیه و نحوی و منطقی می کند و از پرتو تو تبدیلی می یابد، همچنین صحبت حضرت مولانا نیز بنفس مبارک خود نفس جاهل را عالم می کند، عارف می کند، عاقل می کند و باز عاقلان را عاشق می کند، نی بلک چیزی می کند که هر کسی آن نتوان شدن، آخر نمی بینی؟ که در علم کیمیا دانگی اکسیر مس ژنگ آلوده را زر خالص می سازد و از هستی پیشینی اش تبدیل می کند؛ اگر چنانک مرد خدایی که از هستی اول مبدل شده باشد و از خودی خود رسته و از نور خدا پر گشته مس وجودها را زر کند و منور گرداند و بدریای و الی الله ترجع الامور (۲۱۰/۲، ۱۰۹/۳، ۴۵/۸) رساند هیچ عجیب و غریب نباشد.

(افلاکی، ۱۳۶۲، ۲۷۵)

شیوخ اصحاب عظم الله قدر هم چنان روایت کردند که روزی حضرت مولانا در شرح حقیقت حقایق و اسرار غامض گرم شده بود، در عین آن حالت فرمود که حق تعالی در حق اهل روم عنایت عظیم داشت و بدعای صدیق اکبر مرحومترین جمیع امتاند، بهترین اقالیم خطه رومست، اما مردم این ملک از عالم عشق مالک الملک و ذوق درون قوی بی خبر و بی مزه بودند، مسبب الاسباب عز شأنه و تعالی سلطانه لطیفه فرموده سببی از عالم بی سبب برانگیزانند ما را از ملک خراسان بولایت روم کشیده اعقاب ما را درین خاک پاک مأوی داد تا از اکسیر لدنی خود بر مس وجود ایشان نثارها کنیم تا بکلی کیمیا شوند و محرم عالم عرفان و همدم عارفان عالم گردند.

(افلاکی، ۱۳۶۲، ۲۰۷)

هر جایی را که توفیق رفیق شود و عنایت الهی همعنان گردد و سعادت مساعدت نماید در درون آن قبه‌ها ایشان را دریافته از شومی اعراض و اعتراض اجتناب لازم داند تا از عنایت و هدایت ایشان نصیبی اجزل و حظی اوفر حاصل کرده مس وجود او زرین گردد و بحضرت اکسیر اعظم راه یابد، چنانک فرمود:

**شعر:**

دیدن ایشان شما را کیمیاست      جز نظرشان کیمیای خود کجاست

همچنان کبار اصحاب روایت چنان کردند که خدمت شیخ بدرالدین تبریزی رحمه الله که معمارتر به معظمه بود و در علم کیمیا و انواع حکم بدیع الزمان و یگانه جهان بود، روز همه روز در صحبت اصحاب ملازمت نمودی، شب همه شب باستعمال کیمیا مشغول گشتی و از آنجا دراهم و دنانیر در حق یاران فقیر صرف کردی؛ مگر شبی حضرت مولانا بخلوتخانه مذکور درآمده او را در آن کار مستغرق دید؛ همان که مذکور از هیبت مولانا بر جا خشک گشته حیران بماند؛ حضرت مولانا بدست مبارک خود سندان او را برگرفته بدست او بداد، دید که سندانیست زرّین لطیف درخشیده گشته فرمود که اگر زر سازی می کنی چنین زر ساز و اینچنین زر سازی را سازی و گازی و سندان در بایست نیست و حقیقت بدان که چون بدینها گوهر عمر نازنین را صرف کنی و چون انقلاب امور پیش آید حاصل بیش از قلابی نبوده باشد و آن زمان که زر تو مس گشته باشد ندامت و تحسر تو سود نکند، جهدی کن که تا مس وجود تو زر گردد و زر تو گوهر تو آن شود که در اوهام این و آن ننگجد، چنانک گفت:

**شعر:**

عیسی مست را زر کند و زر بود گوهر کند  
گوهر بود بهتر کند بهتر ز ماه و مشتری  
همان بود که بدرالدین جامه ها را چاک زد و از آن فن تبراً نمود.

(افلاکی، ۱۳۶۲، ۱۹۳ و ۱۹۴)

بسیار گریه ها کردم و این حکایات را بیاران باز گفتم؛ تمامت سر نهادند و مستغفر شدند و من از آن اندیشه گستاخانه توبه کردم؛ حضرت مولانا رحمت فرموده و آن لعل پاره را بخدمت گرجی خاتون ارمغان بردم و کیفیت حصول آن را باز گفتم؛ بمبلغ صد و هشتاد هزار درم سلطانی قیمت کردند؛ آن بها را داده و تشریفاتم پوشانید و چندان عطا و تشریفات دیگر بخدمت یاران فرستاد که در شرح آید، همچنان حضرت مولانا بمن فرمود که حکایت آن درویش را که اعضان تر را شاخ زر کرد، در مثنوی ما نخوانده چه هر حکایتی و اشارتی که در حدیث دیگران گفته ایم همه وصف حالا یاران ماست، اگرچه کبار ماضی علم کیمیا را در اجسام و اجساد به کار بردند و آن عجب نیست. اما کیمیا کاری در عقول و ارواح عجیبست.

**شعر:**

ز کیمیا عجب آید که زر کند مس را  
مسی نگر که به هر لحظه کیمیا سازد

(افلاکی، ۱۳۶۲، ۱۴۳)

خدمت ملک الادبا حسام المله و الدین المعروف بابن آینه دار سیواسی رحمه الله علیه از خدمت مولانا علاءالدین آماسیه که از کبار خلفا بود و شیخ او چنان روایت کرد که بدرالدین تبریزی که معمار معموره تربت مبارک بود و بانواع کمالات و منقبت متصف مثل نجوم و رقوم و هندسه و سیمیا و کیمیا و حل خواص نارنجات و سحریات و غیره، روزی در میان اصحاب عظام حکایت می کرد که مصحوب حضرت مولانا در باغ چلبی حسام الدین بودم و آن شب تا وقتی یا حی سماع عظیم بود، بعد از آن حضرت مولانا مرحمت فرموده فروداشت کرد تا مگر یاران قدری بیاسایند؛ همانا که تمامت اصحاب متفرق گشته هر یکی به گوشه و پشته غنودند و من نیز در میان پشته نشسته خود را بخواب می دادم و زیر زیر نظر می کردم تا حضرت مولانا چه می کند و حضرتش مستغرق تجلیات قدسی گشته حیران شده بود و مرا در ضمیر گذشت که چون حضرت موسی و عیسی و ادریس و سلیمان و لقمان و خضر و سایر پیغمبران را علیهم السلام بیرون معجزات صد هزار هنر ظاهر بود مثل کیمیا ساختن موسی و صنعت صباعت عیسی و زره بافی داود و همچنین چندین اولیا

کامل را خارج معقولات انواع کرامات و خرق عادت بوده است؛ عجا اینچنین حکیم الهی را ازین‌ها باشد یا نی؟ و حاشا که نباشد بلکه نمی‌خواهد که بنماید و از آفت شهرت بجمول می‌گریزد؛ درین تفکر بودم که از ناگاه همچو شیر غران بر من جست که بدرالدین برخیز و با من بیا! همانا که دست راست دراز کرده سنگی برگرفت و بر دست چپ نهاده بمن داد و گفت: فخذما اتاک الله و کن من الشاکرین برابر مهتاب نظر کردم دیدم که آن سنگ خارا لعل پاره بود، بغایت شفاف آبدار که در خزائن هیچ ملوک ندیده بودم و از آن هیبت چنان نعره از من صادر شد که تمامت اصحاب بیدار شدند و بر من غلو کردند که این چه نعره بی‌هنگام بود که از همگان همین ساعت به خواب رفته بودیم و در اوقات چون بدرالدین در سماع نعره زدی، گوییا که آواز ده مرده داشت؛

(افلاکی، ۱۳۶۲، ۱۴۱ و ۱۴۲)

همچنان منقولست که روزی معین الدین پروانه رحمه الله در دیوان سرای خود گفته باشد که حضرت خداوندگار پادشاه بی نظیرست و مثل او سلطانی نپندارم که در قرن‌ها ظهور کرده باشد؛ اما مریدانش بغایت مردم بدند و فضول نفس؛ مگر یکی از جمله محبان حضرتش که آنجا پگاه حاضر بود؛ از غایت درد دل تحمل آن سخن نکرده این خبر را به حضرت مولانا رسانید، تمامت یاران شکسته دل گشتند، همانا که حضرت مولانا رقعہ بخدمت پروانه ارسال فرمود که اگر مریدان من نیک مردم بودندی، خود من مرید ایشان می‌شدم؛ از آنچ بد مردم بودند که بمریدیشان قبول کردم تا تبدل یافته نیکو شوند و در سلک نیکان و نیکوکاران درآیند.

شعر:

کـــــــــــــــــور نیم لیک مرا کیمیاست      این درم قــــــــــــــــلب از آن می‌خرم  
باز فرمود که بروان پاک حضرت پدرم تا حق تعالی ضامن ایشان نشد که ایشان را رحمت کند واز جمله مقبولان خود گرداند بمحل قبول نیفتادند و در دل پاک عبادالله جا نکردند.

(افلاکی، ۱۳۶۲، ج ۱، ۱۲۹)

مصراع(رمل)

کار او کن فیکونست نه موقوف علل

شعر(رجز):

مشهور آمد این که مس از کیمیا زر می‌شود      این کیمیای نادره کردست مس را کیمیا  
همچنان حضرت مولانا به سوی چلبی حسام الدین نگران گشته فرمود که بیا دین من، بیا ایمان من، بیا جان من، بیا سلطان من، پادشاه حقیقی و حضرت چلبی نعره‌ها می‌زد و اشک‌ها می‌ریخت؛ مگر پروانه بخدمت امیر تاج الدین معتز خراسانی پنهانی نظر کرده گفته باشد که عجا آنچ مولانا در حق چلبی حسام الدین می‌فرماید درو آن معنی هست؟ و استحقاق آن خطابات دارد یا تکلف می‌کند؟ در حال چلبی حسام الدین پیش آمده پروانه را محکم بگرفت و گفت: امیر معین الدین اگر نیست چون حضرت مولانا فرمود فی الحال آن معنی را همراه جان ما کرد و بخشید: انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون.

(افلاکی، ۱۳۶۲، ج ۱، ۱۰۰ و ۱۰۱)

## فصل سوم

### ریشه شناسی واژه‌ی کیمیا و شیمی

امروزه علم شیمی را در زبان فرانسه شیمی chimie و به زبان انگلیسی کمیستری chemistry و به زبان ایتالیا کیمیکا chimica و به زبان اسپانیولی کیمیا qimica و به زبان آلمان به لهجه‌ی شمالی شمی و به لهجه‌ی جنوبی کمی chemie و به زبان روسی خیمیا می‌گویند.

#### ۳-۱- ریشه‌ی واژه‌ی کیمیا در زبان فارسی و تازی

در زبان فارسی امروزی در زیر تأثیر فرهنگ فرانسه به این دانش شیمی می‌گویند و دانشمندان این علم را به تقلید از زبان فرانسه شیمیست و در سال‌های اخیر شیمی‌دان می‌نامند. در کتاب‌های فارسی قدیم به این علم «صنعت کیمیا» یا کیمیاگری و به دانشمندان آن به تقلید از زبان تازی کیمیائیون و یا اهل صنعت کیمیا و یا کیمیاگر می‌گفتند.

در سده‌ی ششم یا هفتم میلادی کتاب‌های کیمیایی از زبان‌های مختلف به زبان عربی برگردانیده شده و واژه‌ی کیمیا در زبان عربی وارد شده است. «زبان شناس عالیقدر پوت (Pott) در سال ۱۸۷۶ میلادی اظهار می‌دارد که چون در لغت کیمیا حرف «ی» بعد از «کاف» خیلی کشیده است معلوم می‌شود که این کلمه مستقیماً از کلمه‌ی یونانی وارد زبان عرب نشده بلکه از کلمه‌ی ایتالیایی وارد زبان عربی شده است و این لغت از یونانی به ایتالیایی و از ایتالیایی به زبان عربی رفته است و تحقیقات سایر زبان شناسان این موضوع را تأیید کرده است.»

(رازی، ۱۳۷۱: ۴۸۱)

ابی عبدالله محمد بن احمد بن یوسف الخوارزمی که در سال ۳۲۸ هجری برابر ۹۵۰ میلادی درگذشته است در کتاب مفاتیح العلوم صفحه ۲۵۶ چنین می‌نویسد: «اسم هذه الصناعة الكیمیا و هو عربی و اشتقاقه من کمی یکمی اذ استروا خفی و یقال کمی الشهاده یکمیتها اذا کتمها...» در اینجا ریشه‌ی این لغت را کمی یکمی به معنی پنهان کردن می‌داند. این نظریه که الخوارزمی بیان می‌کند با پژوهش‌های ژرفی که دانشمندان سده‌ی نوزدهم و بیستم میلادی کرده‌اند برابری نمی‌کند. در برهان قاطع راجع به کیمیا چنین نوشته است: «کیمیا به کسر اول و ثالث بر وزن شیمییا به معنی مکر و حيله باشد و علمی است مشهور نزد اهل صنعت که